



ویژه اول ماه مه، روز جهانی کارگر



اعلامیه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)
با الهام از درسهای جنبش انقلابی به استقبال روز جهانی کارگر برویم

با نوشته هائی از:

صادق کار، یدالله بلدی، مصطفی کمالی، بهروز فدائی و علی پورنقوی



به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر

با الهام از درسهای جنبش انقلابی به استقبال روز جهانی کارگر برویم

گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)

روز همبستگی جهانی کارگر بزودی از راه می رسد. ما روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز همبستگی جهانی کارگر را به کارگران، معلمان و سایر مزد و حقوق بگیران و همه مبارزان و پویندگان راه آزادی، عدالت اجتماعی و برابری شادباش می گوئیم و عموم مزدبگیران و نیروهای چپ و دمکراتیک را با الهام از همبستگی کم سابقه‌ای که در اثر جنبش انقلابی زن، زندگی آزادی میان مردم ما رقم خورد، به اتحاد و همبستگی و دوری از تفرقه که پیام اصلی روز جهانی کارگر و جنبش انقلابی است، و برگزاری هر چه متحدانه تر این روز فرخنده فرا می خوانیم.

در شرایطی که جنبش کارگری و جنبش مردمی و دمکراتیک مهسا از طرف حکومت و نیروهای مدافع دیکتاتوری و تبعیض مورد سرکوب قرار دارند، دختران عزیز ما همه روزه مورد حملات شیمیایی واقع می شوند، آزار و اذیت زنان آزاده و مبارز میهن به دلیل حق طلبی روز به روز بیشتر می شود و بازار بگیر و ببند نیروهای عدالتخواه گرم و زندانها مملو از آذیخواهان است، ما بیش از هر زمان دیگری به اتحاد و همبستگی و مبارزه و اعتراض، برای خلاصی از همه ی این مصائب نیازمندیم. روز اول ماه مه روزی برای تجلی این همبستگی است.

روز اول ماه مه را تلاش کنیم در حد ممکن، گسترده و همبسته تر از سالهای گذشته برگزار و مطالبات خود را طرح و مشترکا برای متحقق کردن آنها مبارزات مان را هماهنگ کنیم.

حکومت در حال برنامه ریزی برای حذف و تغییر قوانینی است که طی ۱۱۵ سال کارگران و سازمانهای کارگری توانسته‌اند با مبارزات پرهزینه به دست آورند. تعدیل باز هم بیشتر دستمزد و حقوق هم اکنون در دستور کار دولت قرار دارد. کارگران و مزد و حقوق بگیران تنها با اتحاد و همبستگی، سازماندهی خود در اتحادیه‌های مستقل و مبارز و تشدید مبارزه است که قادر خواهند شد برنامه های ضد کارگری و ارتجاعی جنایتکاران و استثمارگران حاکم را بی اثر نموده و حقوق خود را ارتقا دهند.

طی یک سال گذشته تغییرات امیدبخش زیادی در مبارزات مردم کشور ما بوقوع پیوسته است که جامعه ما را از جهاتی غیر قابل قیاس با گذشته کرده است. اگرچه از جهتی وضعیت کارگران و مزد و حقوق بگیران از هر لحاظ بدتر از سال پیشتر شد، از سوی دیگر ما شاهد وقوع جنبش انقلابی و دمکراتیک زن، زندگی، آزادی، بودیم که وضعیت جامعه ما را بکلی دگرگون کرد و بذر امید به رهایی از بند رژیم استبدادی، متکی به انواع تبعیض و عدالت ستیز جمهوری اسلامی را در جامعه ی فقرزده و تشنه آزادی و عدالت ما برافشاند.

شما کارگران، معلمان، بازنشستگان و سایر مزد و حقوق بگیران با انجام هزاران اعتراض و اعتصاب طی سالهای متعدد در زمینه سازی و خلق این جنبش نقش زیادی داشته و دارید و اغراق نیست اگر بگوئیم پیروزی جنبش به نقش آفرینی فعالانه و حمایت همه جانبه شما از آن و نیز موفقیت شما در کسب مطالبات تان بستگی تمام به پیروزی جنبش جاری و برقراری پیوند میان مطالبات عدالتخواهانه با مطالبات سیاسی و دمکراتیک جنبش زن، زندگی، آزادی دارد. ما شما را به حمایت عملی هر چه بیشتر و همراهی فعالتر از شعارها، مطالبات و اقدامات جنبش و پیوند میان مطالبات معیشتی و عدالتخواهانه مزد و حقوق بگیران با مطالبات جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی فرا می خوانیم.

تعرض و فشار حکومت به حقوق و معیشت شما همانطور که انتظار می رفت طی سال گذشته بیشتر و خشنتر و اعتراضات شما نیز بیشتر شد. با این حال از آنجا که شما فاقد تشکل کافی و اعتراضات تان عمدتا پراکنده بود نتوانستید تعرض لجام گسیخته حکومت به حقوق و معیشت خود را مهار و مانع آن شوید. افزایش اسمی ۲۷ درصد به دستمزدها در شرایط تورم رسمی ۴۶ درصدی با وجود تداوم تورم و رشد شتابان قیمت ها خاصه تورم ۷۰ درصدی مواد غذایی و ۶۰ درصدی هزینه مسکن این واقعیت تلخ را بار دیگر گوشزد کرد که بدون اتحاد، همبستگی و تشکل و برهم زدن توازن قوای موجود، طبقه کارگر قادر به مهار تعرض حکومت و سرمایه داران و بهبود شرایط خود نیست. حکومت بار دیگر نشان داد در بی حقوق سازی نیروی کار حد و مرزی برای خود قائل نیست و هرگاه موقعیت به دست آورد، همانطور که در هنگام بحث دستمزد نشان داد، قوانین خودش را نیز زیر پا می گذارد.

مراسم روز اول ماه مه میعادگاهی است برای تشکیلی.



عزیزان!

تجربه چند ده ساله به ما یاد داده که با وجود این حکومت عدالت ستیز و سرکوبگر، اعتراضات صنفی صرف در شرایط بی تشکیلی ره بجایی نمی برد، دستمزدهای سه برابر زیر خط فقر، و جلوگیری سرکوبگرانه از تشکل یابی کارگران و مزدبگیران و سرکوب های وحشیانه تلاشی که برای سازمانیابی توسط کارگران، معلمان، بازنشستگان و دیگر مزد و حقوق بگیران انجام می شوند، در کنار قلع و قم حقوق قانونی کارگران، روشن می کند که با وجود این حکومت روز به روز وضعیت ما بدتر و زندگی برای زحمتکشان غیر قابل تحملتر خواهد شد. باید خود را از شر این حکومت جنایتکار و ستمگر خلاص کرد و این ممکن نمی شود مگر با اتحاد و همبستگی همه گروه ها و جنبش های تحت ستم در جنبشی سراسری که بر تمام جنبشهای یک دهه اخیر تکیه کند و از آنها فراتر رود.

منشور ۱۲ ماده ای تهیه شده توسط ۲۰ نهاد مدنی و صنفی با سابقه تلاشی است در راستای تبیین و سازماندهی مطالبات عمومی ستم دیدگان در مقطع کنونی و تلاشی است ارزشمند برای فراگیرتر کردن پایه های اجتماعی جنبش زن، زندگی، آزادی و تقویت پیوند میان این جنبش با گروه های اجتماعی مختلف، که علاوه بر مخالفت با دیکتاتوری و تبعیض و نابرابری از فقر و تنگدستی نیز به ستوه آمده و به دنبال بهبود وضعیت معیشتی و رفاهی خود هستند. از مطالبات دمکراتیک این منشور که خواسته های وسیعترین گروه های اجتماعی جامعه را منعکس می کند حمایت و برای فراهم کردن زمینه عملی کردن مفاد آن با هم متحد شوید.

در سال گذشته اعتصابات کارگری در بسیاری از کشورهای جهان از آن جمله در فرانسه، آلمان، انگلستان، هلند، اسپانیا، یونان، ترکیه، امریکا، هندوستان، نروژ و... بواسطه تعرض به حقوق کارگران، گرانی و تورم افزایش چشمگیری یافت و کارگران و مزدبگیران در تعدادی از این کشورها از جمله در ترکیه و امریکا توانستند دستمزدهای شان را افزایش دهند. اول ماه مه امسال جنبش جهانی کارگری این برآمد دوباره خود را که نظر به بحران انرژی و رکود صنعتی و افزایش بیکاری به نظر می رسد تا مدت نامعلومی ادامه پیدا خواهد کرد، گرامی خواهد داشت.

در سال گذشته حمایت ها و همبستگی انترناسیونالیستی اتحادیه های کارگری در بسیاری از کشورها از مبارزات و حقوق و مطالبات کارگران و مزدبگیران و همچنین از جنبش زن، زندگی، آزادی ادامه و گسترش چشمگیری پیدا کرد. این حمایتها خوشبختانه همچنان ادامه دارد و محدودیتهایی بر سر راه سرکوب جنبش کارگری بوجود آورده است. حکومت با دستگیری و پرونده سازی برای دو سندیکالیست فرانسوی و تعدادی از معلمان و رهبران سندیکای شرکت واحد تلاش کرد این حمایتها را متوقف کند ولی در این کار ناکام ماند.

دستگیری رهبران سندیکایی نیز طی یک ساله گذشته تشدید و مجازات ها سنگین تر از گذشته شد. صدها معلم و کارگر به دلیل فعالیت های سندیکایی زندانی و جریمه و از کار اخراج شدند و تعدادی نیز که در زندان بودند تجدید محاکمه شدند و مدت دیگری به محکومیت شان افزوده شد. اما این اعمال جنایتکارانه حکومت نتوانست معلمان و کارگران زندانی را وادار به تسلیم نماید. آزادی کارگران، معلمان و سایر زندانیان سیاسی و مدنی بستگی به حمایت و گسترش تلاشهای ما دارد. در مراسم اول ماه مه شرکت کنیم، مبارزه برای آزادی زندانیان را شدت بخشیم و به حمایت از خانواده های زندانیان برخیزیم.

زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر

زنده باد همبستگی میان جنبش کارگری با جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی

گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)

اول اردیبهشت ۱۴۰۲

۲۰ آوریل ۲۰۲۳

چاره زحمتکشان وحدت و تشکیلات است





تبعیض و نابرابری علیه زنان در بازار کار به روایت آمار

صادق کار

اگر سال ۱۴۰۱ را سال انقلاب زنانه بخوانیم، پربیراه نگفته‌ایم. شعله‌های سرکش جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی که در نیمه سال گذشته با قتل ژینا توسط گشت ارشاد سر کشید و در یک چشم بهم زدن سراسر کشور را فراگرفت و فصل تازه‌ای را در مقابل مردم گشود، بهترین گواه این ادعاست.

جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی، نه جنبشی بود که یک شبه خلق شده باشد و نه همه خواستهای زنان و بقیه مردمی که در آن شرکت کردند و از جان خود مایه گذاشتند، محدود به لغو قانون حجاب اجباری بود. کما این که همراه با کشف حجاب زنان شجاع و مبارز در هنگام به خاک سپاری ژینا در سقز، شعارهایی همچون مرگ بر دیکتاتور، زنده باد آزادی، مرگ بر خامنه‌ای و... شعارهای رادیکال سیاسی دیگری هم داده شدند و ترکیب شرکت کنندگان در مراسم خاکسپاری و اعتراضات بعدی از هر لحاظ بسیار متنوع و مطالبات نیز عمدتاً آزادیخواهانه و علیه دیکتاتور بود.

زنان تنها از لحاظ حجاب نبود که پیوسته و به انحاء مختلف بطرز وحشیانه مورد سرکوب و ستم قرار می گرفتند. انواع تبعیضات و محرومیت‌های قانونی و فراتر از آن توسط نهادهای رسمی و غیررسمی حکومتی و فرهنگ مردسالاری اعمال می شد و می شود. قوانین با هدف محدود کردن حقوق و حضور زنان و اعمال تبعیض، که از دستمزد تا اشتغال و حجاب در بازار کار را در بر می گیرد، مرتب به زیان زنان تغییر پیدا کرده اند و سال به سال تعرض به حقوق آنان شدیدتر شده است.

البته تعرض به حقوق نیروی کار و فشار و تبعیض فقط علیه زنان نیست، اما در مورد زنان مضاعف است. غلو نیست اگر بگوییم داشتن شغل و اتکای اقتصادی به درآمد خود سنگ بنای آزادی زن است و زنانی که فاقد شغل و دستمزد باشند، چه باحجاب و چه بی حجاب، نه استقلال واقعی دارند و نه می توانند به خوبی از حقوق خود دفاع کنند.

به همین جهت است که مبارزات طولانی زنان علیه نابرابری و تبعیض از اعتراض علیه دستمزد نابرابر از محل کار شروع شد و در اثر حمایت نیروهای چپ و اتحادیه‌های کارگری به مرحله کنونی رسید. امروزه روز نیز سازمانهای چپ و اتحادیه‌های کارگری همچنان پشتیبان اصلی برابر حقوقی زنان با مردان اند و محل کار سنگر اصلی مبارزه برای برابری است.

از آغاز انقلاب صنعتی تا کنون تبعیض مزدی بین زنان و مردان توسط سرمایه داران اعمال شده است. این تبعیض در اثر مبارزات زنان و سازمانهای کارگری بتدریج کاهش پیدا کرده ولی هنوز حتی در پیشرفته‌ترین کشورها نیز از بین نرفته است. در ایران تبعیض مزدی و شغلی و ستمگری مضاعف علیه زنان بواسطه سلطه حکومت دینی مضاعف شده است. بسیاری از تبعیضات که زنادر ایران با آن روبرو هستند، در کشورهای دیگر وجود ندارند ولی تبعیض مزدی و شغلی در همه کشورها با تفاوتی‌های پا برجاست. به همین جهت است که شعار و مطالبه اصلی زنان در کشورهای مختلف در ۸ مارس رفع تبعیض مزدی و مخالفت با کار پاره وقت و «شرکتی» است که در بین زنان بسیار رایج است و باعث فقر زنان و کاهش حقوق بازنشستگی بسیاری از زنان می شود.

در زمینه اشتغال که مهمترین عرصه و ضامن قوت و استقلال اقتصادی زنان و معیار اصلی سنجش رعایت حقوق زنان است، جهت گیری سیاست حکومت متوجه کاستن از حضور زنان در بازار کار بویژه در دو سه سال اخیر است. این در حالی است که تعداد زنانی که تحصیلات دانشگاهی را گذرانده‌اند، در دو سه دهه گذشته آنقدر بالا رفته که در مقطعی از فارغ التحصیلان مرد بیشتر شده است. زنان ظرفیتی را بوجود آورده‌اند که نادیده گرفته شدنشان برای حکومت و جامعه تقریباً در میان مدت ممکن نیست. پرچمداری زنان در جنبش انقلابی جاری جلوه‌ای از این ظرفیت است.

با نگاهی به چند آمار این تبعیض و نابرابری آشکار می شود:

کل جمعیت حاضر در سن کار (۱۵ سال به بالا) ۶۳ میلیون و ۸۸۶ نفر تا پائیز سال گذشته بوده است. از این عده ۲۶ میلیون و ۲۰۷ نفر متقاضی کار اند.

نرخ مشارکت اقتصادی ۴۱ درصد است. طبق آمار رسمی بیش از ۲٫۵ میلیون نفر از جمعیت آماده بکار بیکار اند (کارشناسان نرخ واقعی بیکاران را ۶ تا ۱۰ میلیون تخمین می زنند). بر اساس آمار دولتی نرخ بیکاری در زمستان سال گذشته با ۱٫۵ درصد رشد به ۹٫۷ درصد رسیده است.



طبق گزارش اداره آمار نرخ بیکاری زنان در زمستان سال گذشته به ۲۷٫۷ درصد رسیده که ۳ برابر نرخ بیکاری رسمی (۹٫۷ درصد) است. کلاس سهم زنان از نرخ اشتغال از سال ۹۱ تا ۹۸ بین ۱۴ تا ۱۸ درصد در نوسان بوده است. عده کثیری از زنان در بازار کار غیررسمی، کارگاه های زیر ۱۰ نفر با دستمزد و شرایط کاری نامساعد یا به سفارش کارفرمایان بصورت کارمزد در خانه های خود کار می کنند.

ایجاد محدودیتهای عامدانه دولتی برای جلوگیری از اشتغال زنان، فارغ از انگیزه های آن، در واقع محروم کردن جامعه از یک منبع ثروت هنگفت و کمک به فقر و عقب ماندگی و خیانتی نه تنها علیه زنان، بلکه علیه کل جامعه است که باید با آن مقابله شود. جنبش زن، زندگی، آزادی نه تنها برای برابری حقوق زنان با مردان بلکه گام بزرگی است در راه احیای این ثروت عظیم و فقرزدایی و رفع یکی از موانع عمده توسعه اقتصادی- اجتماعی و سیاسی کشور.



بنا بر آمار های رسمی بیش از ۸۵ درصد زنان با سواد و گروه بزرگی از آنان باسوادان دانشگاهی اند. با این حال سهم زنان از بازار کار که بنا به داده های آماری تا دو سال پیش ۱۸ درصد بود به ۱۵ درصد کاهش یافته است. این کاهش در حالی است که بنا به گزارش اداره آمار نرخ بیکاری ظاهراً به زیر ۱۰ درصد رسیده است.

"به گزارش تجارت نیوز، گزارشی که اخیراً از سوی مرکز آمار ایران منتشر شده، نشان می دهد نرخ بیکاری زنان در زمستان ۱۴۰۱ نسبت به سال ۱۴۰۰، افزایش داشته است. بر اساس این گزارش، نرخ بیکاری زنان ۱۸ تا ۳۵ ساله از ۲۶٫۵ درصد در زمستان ۱۴۰۰ به ۲۷٫۷ درصد در زمستان سال گذشته رسیده است. در ضمن، بیش از ۵۲ هزار نفر به جمعیت زنان بیکار در این بازه سنی اضافه شده است"

این در حالی است که نرخ بیکاری زنان در سال ۲۰۲۲ در جهان ۵٫۸ درصد اعلام شده است.

نرخ بیکاری زنان در بعضی از کشورهای همسایه کاهش و فاصله نرخ اشتغال آنان با مردان نیز کمتر شده است. بعنوان نمونه براساس آمار بانک جهانی، نرخ بیکاری زنان در ترکیه در فوریه امسال ۶/۱۲ درصد و حدود ۴ درصد بیشتر از مردان بوده است؛ یعنی کمتر از نصف نرخ بیکاری زنان در ایران.

گروهی نیز که آشنایی با آی تی (تکنولوژی اطلاعات) دارند سعی می کنند برای خودشان کار و کاسبی مجازی درست کنند. بخشی از آنها اما به علت قطع اینترنت و فیلترینگ کاروکسب شان بی رونق شده است. با این همه دو عامل اینترنت و تحصیلات دانشگاهی و تخصصی باعث می شود که زنان به کمک آنها بتوانند به رغم همه موانع سهم بیشتری از اشتغال را به تدریج به خود اختصاص دهند. با این وجود اشتغال و تامین معیشت همچنان از دغدغه های مهم میلیون ها زن است. یکی از راه های فراگیرتر کردن جنبش زن،



زندگی، آزادی توجه به مسئله اشتغال و تبعیضاتی است که در محلهای کار با زنان انجام می گیرد. جنبش بدون همراه کردن میلیونها زن کارگر شاغل و بیکار با خود برای پیروزی با دشواریهای سنگینی مواجه خواهد بود

از موانع دیگر نقش آفرینی زنان در بازار کار کارفرماها و مدیران دولتی هستند که کمتر حاضر به استخدام زنان می شوند و در هنگام استخدام از زنان تعهد می خواهند که بچه دار نشوند، زیرا نمی خواهند حقوق زنان در هنگام بارداری را به عهده بگیرند! برای همه زنان بچه دار هم صرف نمی کند بچه هایشان را به مهد کودک با شهریه های بالا بسپارند.

در عین حال خطر بیکار شدن، چه در بخشهای رسمی و چه غیررسمی، بیشتر زنان را تهدید می کند و بازگشت بیکارشدگان به کار هم به مراتب برای زنان دشوارتر است. بعنوان نمونه تنها ۶۲ درصد از زنانی که در سال ۱۴۰۰ مشغول به کار بوده اند توانسته اند مشاغل خود را در سال ۱۴۰۱ حفظ کنند. ۱٫۸ درصد آنان کارشان را طی یک سال از دست داده و ۳۶ درصد شان از جمعیت آماده به کار خارج شده اند. این در حالی است که نزدیک به ۹۰ درصد مردان در همان بازه زمانی توانسته اند مشاغل خود را حفظ کنند.

سهم زنان در مدیریت

سهم مردان مدیر در سطوح مدیریتی مختلف ۴/۳۸ برابر بیشتر از زنان است: "براساس گزارش منتشر شده از سوی معصومه ابتکار در دفتر معاونت ریاست جمهوری در امور زنان و خانواده، میزان مدیران زن در سال ۹۶، ۹ هزار و ۴۴۴ نفر (۷ هزار و ۹۹۰ نفر از آنها مدیر پایه، ۱۴۲۳ نفر مدیر میانی و ۳۱ نفر مدیر عالی) بوده است که این رقم در سال ۹۷ به ۱۱ هزار و ۴۵۴ نفر (۹۷۳۶ نفر از آنها مدیر پایه، ۱۶۷۰ نفر مدیر میانی و ۴۸ نفر از آنها مدیر عالی) و در سال ۹۸ به ۱۲ هزار و ۸۵۰ نفر (۱۰ هزار و ۸۵۹ مدیر پایه، ۱۹۲۴ نفر مدیر میانی و ۶۷ نفر مدیر عالی) ارتقاء پیدا کرده است" (ایسنا)

البته این اندک افزایش تعداد زنان در پست های مدیریتی هم اگر اینامار درست باشند، بیشتر بواسطه افزایش تعداد زنان دارای تحصیلات بالا و فشار آنان در سالهای ۹۶ تا ۹۸ بوده است. با وجود این افزایش سهم زنان کمتر از یک چهارم سهم مردان است و کسی نمی تواند ادعا کند این شکاف بواسطه کمبود مدیر و مدیر زن بوده است. همین آمار نیز به مانند آمار اشتغال باید در دوسال گذشته بدتر شده باشد.

سهم زنان ایران در مدیریت کمتر از زنان آفریقایی و آسیای شرقی

بر اساس گزارش سازمان بین المللی کار سهم زنان از مدیریتها در کشورهای آفریقایی ۳۹ درصد، جنوب شرقی آسیا ۳۸ درصد، آمریکای لاتین ۳۶ درصد، اتحادیه اروپا ۳۴ درصد، آمریکای شمالی ۳۳ درصد، آسیا و اقیانوسیه ۲۸ درصد و بلاروس ۵۰٫۵۰ درصد بوده است. آمار فوق نشان می دهد که سهم زنان از مدیریتها در کشورهای پیشرفته نیز همچنان در این خصوص تبعیض آمیز است.

دستمزدهای پائین تر از مردان در همه بخش ها

تبعیض میان دستمزد زنان با مردان بین ۲۳ تا ۳۰ درصد البته در بخش رسمی است. علاوه بر آن در بخش دولتی حق عائله مندی، حق ماموریت و حتی حق اضافه کاری زنان کمتر از مردان است. در بخش غیررسمی تفاوت تبعیضی به ۴۰ تا ۵۰ درصد و بعضا بیشتر هم می رسد. گفته می شود تفاوت در کشورهای اروپایی بطور متوسط ۱۶ درصد است ولی در آلمان ۱۹ درصد است.

در رده بندی جهانی که توسط مجمع جهانی اقتصاد تهیه شده، وضعیت ایسلند بهتر از همه است و رتبه ایران در بین ۱۴۲ کشور از لحاظ بدی در مرتبه ششم قرار دارد و یمن در ته جدول ایستاده است.

فعال سندیکائی، زندانی سیاسی،
نه زندان، نه اعدام



از رنج کارگران کوره پزخانه

رکود اقتصادی و رنج بیشتر کارگران کوره پزخانه ها

یدالله بلدی

سخن از خشت زن کوره آجر پزی است

که زمین گیریهاش

ضامن اوج عمارتهاست

قرنهاست که انسان از آجر و خشت به عنوان مصالح در ساختن بناها و ساختمانها استفاده می کند. آثاری که از دوران ساسانی - مانند طاق کسری، بنای چهارقاپی در قصر شیرین و کاروانسراهای دوران صفویه - به جای مانده اند، نشانگر کاربرد آجر و خشت در این بناها هستند، که بارنج و زحمت دستان پینه بسته کارگران در کوره های سوزان ساخته شده اند.

اولین کوره آجرپزی در زمان ناصرالدین شاه به وسیله حاج امین الضرب در تهران احداث شد و به تدریج بر اثر گسترش ساختمان سازی کوره های آجرپزی در تهران و دیگر شهرهای بزرگ در حاشیه شهرها ساخته شدند.

کارگران کوره پزخانه ها از محرومترین و فقیرترین زحمتکشان جامعه هستند. کارگران کوره پزخانه ها افزون بر کار شاق و توانفرسا از مزایای کارگری، مانند بیمه و بازنشستگی برخوردار نیستند، چنان که یک کارگر کوره پزخانه تا کنون بازنشسته نشده است. این کارگران به علت ویژگی خاص شغلی دارای شکل و سازماندهی هم نیستند و در فعالیتهای صنفی و اعتراض برای احقاق حقوق خود نیز شرکت ندارند. تنها حرکت اعتراضی آنان در خرداد ماه سال ۱۳۳۸ در تهران بود که دست به اعتصاب زدند. زنده یاد جزنی و دیگر یاران او در این حرکت اعتراضی شرکت داشتند. جزنی گزارش کوتاهی از این حرکت اعتراضی را در آثار خود منعکس کرده است.

نکاتی چند پیرامون وضعیت کارگران کوره پزخانه ها

در اوایل دهه ۸۰ حدود ۷۰۰۰ کوره خشت زنی و آجرپزی در ایران در حال بهره برداری بودند، که حدود ۴۰۰ هزار کارگر در بخشهای گوناگون آنها کار می کردند. این بخشها شامل آماده کردن خاک و گل و لگد مالی، فرغون کشی، و چیدن آجر و خشت در درون کوره ها هستند. غالباً خشت زنی و قالبگیری به عهده زنان و کودکان است که و باقی، خاصه چیدن در درون کوره ها، به عهده مردان. بیشتر کارگاه ها خصوصی اند.

در حال حاضر فقط ۱۵ درصد این کارگاهها فعال اند و بیش از ۳۵۰ هزار کارگر شغل خود را از دست داده اند. ضمن این که امکان کار در کوره پزخانه در تمام فصول سال وجود ندارد و کار کوره پزخانه ها فقط از نیمه های بهار تا نیمه های پاییز وجود دارد. این کارگران به علت نداشتن مهارت و تخصص امکان کارایی در دیگر عرصه های کاری را ندارند و مردان فقط می توانند در بخش ساختمان سازی کار کنند که در شرایط رکود کنونی ساختمان سازی امکان این کار را نیز از دست داده اند و مصداق ضرب المثل معروف، "نان شان آجر شده است".

در شرایط کنونی که مشکلات اقتصادی و گرانی و تورم روز افزون بیداد می کنند، یک کارگر کوره پزخانه حتی نمی تواند هزینه حداقل خانواده را تأمین کند. از اینرو بقیه اعضای خانواده ناچارند وارد عرصه کار در کوره پزخانه ها شوند. در این کارگاه ها از کودکان ۶ ساله تا زنان و پیرمردان ۷۰ ساله و حتی دانشجویان به کار شاق و توانفرسا با دستمزد اندک اشتغال دارند. دستان نحیف کودکان به جای بازی با اسباب بازیهای کودکانه با گل و آجرهای زمخت و سنگین آشنا می شوند و تجربیات تلخ زندگی را می آموزند. کارگران کوره پزخانه ها معمولاً در جوار کارگاه ها زندگی می کنند؛ در کلبه های محقری که فاقد امکانات اولیه زندگی مانند آب سالم نوشیدنی حمام و سرویس بهداشتی اند و بیشترشان فاقد بیمه بهداشتی و درمانی هستند. کودکان شاغل در کوره پزخانه ها نه تنها از رفتن به مدرسه محروم اند، بلکه از بازیهای کودکانه نیز محروم اند.

کارگران به ازای آماده کردن ۱۰۰۰ آجر مبلغی بین ۸۰ تا ۹۰ هزار تومان دریافت می کنند، بعضی از آنها ناچارند روزانه تا ۱۲ ساعت کار کنند. بیماریهای ریوی، تنفسی و پوستی در بین کارگران کوره پزخانه ها بسیار شایع است و گاهی نیز دچار سوختگی می شوند. در سال ۱۳۹۶ کودک ۱۴ ساله ای بر اثر سوختگی قبل از رسیدن به بیمارستان درگذشت. صحنه های دردناکی در این کارگاه ها دیده میشوند: مردانی با چهره های رنجور و خسته و بدنی نحیف که عرق ریزان به کار مشغول اند، زنانی با داشتن فرزندان خردسال



در زیر آفتاب سوزان به کار مشغول اند و کودکانی، که به جای آموزش در مدارس یا بازی در پارکها، با پاهای برهنه و چشمانی بی فروغ و بدون امیدی به آینده تن ناتوان خود را در میان آتش و خاک می فرسایند. بدیهی است بعضی از این کودکان از این همه سختیها و محرومیتها دچار سرخوردگی می شوند و احتمال کجروی و انحراف در آنها به وجود می آید. محمد بسیجه که ۱۹ کودک را پس از تجاوز به آنها به قتل رسانده بود، خود فرزند کار در کوره پزخانه بود. او در این کارگاه ها بزرگ شده و بارها مورد تجاوز قرار گرفته بود و برطبق اعتراف خود کمبودها و محرومیتها باعث شده بود که از جامعه انتقام بگیرد و ۱۹ کودک را، که اغلب فرزندان کارگران و زحمتکشان بودند، به قتل برساند.

در برخی موارد شهرداریها جشنهای مذهبی را در کنار کوره پزخانه برگزار می کنند تا با عوامفریبی ریاکاری خود را حامی زحمتکشان معرفی کنند. کارگرانی که فاقد امکانات اولیه هستند و هیچ گاه به خواستهای آنان رسیدگی نمی شود و مانند خیل عظیم دیگری از زحمتکشان فراموش شده اند، این ریاکاری را با یک وعده غذا باور نمی کنند.

در شرایط فاجعه بار اقتصادی کنونی که کارگران و زحمتکشان برای احقاق حقوق خود به پاخاسته اند، دریغ این بخش از زحمتکشان دارای تشکل نیستند تا وارد عرصه مبارزه علیه بیداد و ستم شوند.

امید که در آینده نزدیک این محرومان دست در دست یکدیگر و با دیگر زحمتکشان برای کسب آزادی و عدالت همراهی کنند.





جبهه متحد کارگری



سروده برتولت برشت

و چون انسان انسان است
پس نیازمند است به غذا
و عدهٔ بوج سیرش نمی کند
چون وعده غذا نمی شود
پس چپ دو سه
یالا چپ دو سه
بپیوند به پایگاهت رفیق
به جبههٔ متحد کارگری
چون تو نیز یک کارگری.
و چون انسان انسان است
به پوشاک نیز نیازمند است
حرف مفت نمی دهدش گرما
حتی با طبل و بوق و کرنا
پس چپ دو سه
یالا چپ دو سه
بپیوند به پایگاهت رفیق
به جبههٔ متحد کارگری
چون تو نیز یک کارگری.
و چون انسان انسان است
پس نمی خواهد:
چکمه ای را بر گردن اش
و برده ای را در میان اش
و رئیسی را بالای سر اش
پس چپ دو سه
یالا چپ دو سه
بپیوند به پایگاهت رفیق
به جبههٔ متحد کارگری
چون تو نیز یک کارگری.
و چون کارگر کارگر است
پس کسی او را آزاد نخواهد کرد
جز خودش
زیرا که آزادی کارگر فقط کار کارگر است
پس چپ دو سه
یالا چپ دو سه
بپیوند به پایگاهت رفیق
به جبههٔ متحد کارگری
چون تو نیز یک کارگری.

https://www.youtube.com/watch?v=FvE-1VSJ_6U

<https://youtu.be/ATb7CXX-Kc0>



برشی از تاریخ پیمانکاری در حکومت اسلامی

مصطفی کمالی

اصل طرح پیمانکاری بعنوان یک ترم دارای کارکرد در عرصه عمرانی و پروژه هایی با زمان مشخص تعریف می‌شود. پیمانکاری عمدتاً بر بستر وجود خیل بیکاران در جوامع سرمایه داری و فصلی بودن کار شکل می‌گیرد. از خصوصیات بارز شرکت‌های پیمانکار ساعات کار طولانی با حداقل دستمزد پایه است که با حداکثر بهره کشی از نیروی کار و عدم رعایت ساعات کار قانونی و قانون کار انجام می‌گیرد. فرارهای مالیاتی و بیمه ای - تعویق در پرداخت دستمزد کارگران به عناوین مختلف - نداشتن امنیت شغلی و موقتی بودن کار در اکثر این شرکتها رایج است.

مهمترین وجه وجودی این پیمانکاران دارا بودن رانتهای متفاوت از طرف وابستگان حکومت است. بسیاری از شرکت‌های پیمانکاری به صورت چند لایه هستند و معمولاً از یک شرکت اصلی و چند شرکت وابسته تشکیل شده‌اند. شرکت اصلی کار یا پروژه را از کارفرما می‌گیرد، بخشی از آن را ممکن است خودش انجام دهد و بیشتر آن را به شرکت‌های فرعی واگذار می‌کند. در واقع یک نوع مناسبات دلالی بین آنها وجود دارد که هر کدام بخشی از سود حاصله را به دست می‌آورد. نکته قابل توجه این است که بخش قابل توجهی از دستمزد کارگران از پیش بین دلالها معامله می‌شود. خیلی از اوقات کارگر اطلاع پیدا نمی‌کند که پیمانکار اصلی ای، که برایش کار می‌کند، کیست. این کیفیت امکان بسیاری برای پیمانکار ایجاد می‌کند که از پرداخت حق کارگر طفره برود.

با این که ظاهراً شرکت‌های پیمانکاری به منظور انجام پروژه ها بوجود آمده‌اند، اما کار اکثر کارخانه هایی که ماهیت کار آنها مستمر و غیر موقت است، نیز به آنها سپرده شده است.

قبل از انقلاب ۵۷ نیز با رشد صنایع بزرگ و کوچک شرکت های پیمانکاری بسیاری در کنار آنها وجود داشتند. متأسفانه در آن دوره هم مدیریت بسیاری از این شرکت ها با دربار، خانواده سلطنتی یا بخش امنیتی و سران حکومت ارتباط داشتند و برای به دست آوردن پروژه ها خارج از هر نوع مناقصه از این رانتهای استفاده می‌کردند.

صنعت و رشد آن در شرایط مختلف، فرهنگ خاص خود را شکل می‌دهد. یکی از دستاوردهای آن متشکل شدن انسان هاست، و این امر با بنیاد فکری حکومت اسلامی منافات دارد. از این رو بود که بعد از انقلاب ۵۷ و تسلط نسبی حکومت اسلامی، و همزمان با آن، سرکوب گسترده نیروهای سیاسی مدافع طبقه کارگر و دیگر نیروها آغاز شد و تداوم یافت. ما شاهد از بین بردن آزادیهای سیاسی توسط تندروهایی امثال احمدی نژاد و احمد توکلی ها، وزیر وقت کار، بودیم که هجوم گسترده ای را به تشکلهای کارگری و قانون کار به عمل آوردند و با سرکوب تشکلهای مستقل زمینه تحمیل قانون کار پرتناقض کنونی را فراهم آوردند و بعداً همین قانون نیم بند را نیز به تدریج از میان تهی کردند. حکومت برخاسته از انقلاب با تکیه بر بازار و تجارت سنتی، راه حمایت از آنها را در پیش گرفت و سال به سال سرکوب کارگران و حقوق شان را بیشتر کرد و با تقسیم شرکت‌های بزرگ به واحدهای کوچک و تقسیم کار آنها میان شرکت‌های پیمانکاری به رواج بی قانونی در این شرکتها دامن زد؛ مشخصاً در دو حوزه:

۱- در حوزه صنایع و روابط حاکم بر آن

حکومت نو بنیاد با مصادره و در اختیار گرفتن صنایع بزرگ و معادن و بانک ها و بنیادهای متعدد یک شبه خود را مالک کل ایران و سرنوشت آن دید. در محیط صنعت و کارخانه ها دولت به عنوان یک کار فرمای بزرگ در مقابل کارگران قرار گرفت.

در دوران رفسنجانی او با در پیش گرفتن سیاست تعدیل اقتصادی زیر لوای سازندگی، با پیاده کردن طرح "سازندگی" بزرگترین خیانت را علیه حقوق کارگران انجام داد و زیانهای سنگینی به اقتصاد و تولید وارد کرد که اثرات آن سالها بر جا ماند.

طرح پیمانکاری

پیاده کردن طرح پیمان کاری در صنعت نفت و فولاد و ماشین سازی و دیگر صنایع در جهت تجزیه و انهدام یکپارچگی صنایع و گسستگی مدیریت کلان اقتصادی بود، که نمونه بارز آن صنایع نفت و ورشکستگی بسیاری از کارخانه های بزرگ و کوچک است. پیمانکاری در جمهوری اسلامی، نه به عنوان یک شیوه ایجاد کار و مدیریت کارگاهی در جهت توسعه، بلکه به عنوان وسیله تقابل با صنایع بزرگ و تجزیه آنها به کار گرفته شده است.



۲- در حوزه کار و کارگران

حاکمیت اسلامی بر مبنای تمامیتخواهی خود، تمام مسائل اجتماعی و سیاسی و مدنی را از زاویه امنیتی و منافع خود می‌بیند، و نه در جهت منافع و امنیت ملی، و بر همین مبنای کارگران که بخش متشکل و سازمان یافته تر جامعه اند، همیشه با شدیدترین و خشن ترین شیوه ها برخورد کرده است.

داشتن سندیکا و اتحادیه حق قانونی و ابتدایی کارگران است. در دوره پهلوی بعد از سرکوب سندیکاها که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شروع شد و نابودی دستاوردهای مبارزاتی کارگران، رژیم شاه "سازمان کارگران ایران" را ایجاد کرد، که مدیریت آن توسط ساواک تعیین می شد. این سازمان بعدتر با نام خانه کارگر فعالیت کرد و در حکومت اسلامی نیز به همین نام (خانه کارگر) فعالیت اش را تحت نظر امنیتی ترین بخش حاکمیت ادامه داد. قابل ذکر است که چه در گذشته، و اکنون نیز، این تشکل به عنوان مدافع سیستم سرمایه سالار و کارفرمایان بوده و هست، و به عنوان بخشی از نیروهای سرکوب کارگران عمل کرده است.

قراردادهای موقت

سرکوب جنبش کارگری و تشکلهای اجتماعی به شیوه ها و روشهای گوناگونی صورت می‌گیرد. در دولت اول رفسنجانی طرح قراردادهای موقت و نابودی قراردادهای دائم کلید خورد. یکی از شیوه های سرکوب و تجزیه طبقه کارگر و تفرقه در جامعه کارگری طرح قرارداد موقت بود که در تمام حوزه ها به کمک نیروهای امنیتی پیش برده شد. کارخانه ها و صنایع زیر نظر دولت به اخراج گسترده کارگران و کارمندان حوزه کار پرداخته یا آنها را باز خرید کردند، و با تعداد محدودتر نیروی کار به شکل قراردادهای موقت یکساله و سه ماهه و سپس یک ماهه به فعالیت خود ادامه دادند.

قرار داد موقت، تضمین و امنیت شغلی کارگران را هدف قرار داد. با تصویب این قانون بیشترین صدمه به یکپارچگی کارگران، که بخش اصلی نیروی تولید هستند، زده شد؛ و چه جانهای عزیزی که بر اثر خودکشی از بین رفتند، و چه خانواده ها که به علت فقر از هم پاشیدند.

کارگران وشاغلین قراردادی در ناامیدانه ترین تصویر از فردای خود به کار مشغول اند و در بالاترین حد برای حفظ شغل خود در تلاش هستند. این وضعیت خود بوجود آورنده انواع و اقسام ناهنجاریهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی می‌باشد.

برای روشنی به یک تجربه مشخص اشاره می‌کنم: در کارخانه ای که در سال ۷۵ حدود ۲۰۰۰ نیروی کار ماهر و کارمند در آن مشغول به کار بودند، در سال ۷۶ با همان شیوه های رانته، از مسکن و شهرسازی به بنیاد مستضعفان انتقال داده شد. تمام کارگران و کارکنان اخراج یا با حداقل پرداختی باز خرید شدند.

در سال ۷۶ حدود ۷۰۰ نفر با قراردادهای موقت یکساله و سه ماهه استخدام شدند. در سال ۸۰ و ۸۱ تمام قراردادهای سه ماهه و یک ماهه تبدیل شدند و نیروی کار به ۲۵۰ نفر تقلیل یافت، که با همان ظرفیت قبل تولید را انجام می‌دادند. قابل توجه این که در ۱۲ خط تولید، حدود ۱۰ پیمانکار کارخانه را در دست داشتند. هیچ کارگری توان اعتراض و حتی بیان حق خود را نداشت. یک برده داری کامل حاکم بر کارخانه های ایران است، که اداره کار و خانه کارگر و استانداری و حتی دادگاه های کار کاملاً از مدیریت و پیمانکاران و مناسبات حاکم بر آنها حمایت می‌کنند و هیچ حقی برای کارگران قائل نیستند.

به امید پیروزی

زن، زندگی، آزادی

برافراشته باد پرچم آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، صلح

کنشگران صنفی، زندانی سیاسی،

نه زندان، نه اعدام



در امتداد شفق سرخ

بهر روز فدائی

دمپایی های پلاستیکی مانع بودند که تندتر راه برود. عجله داشت که زودتر سر چاه برسد. مدت ها بود که پدرش به دلیل داشتن آسم نمی توانست کار کند. دیگر چیز به درخوری برایشان نمانده بود که با فروش آن، چند روزی زندگی خود را بگذرانند. دوا و درمان بابا هم که قوز بالا قوز.

عمویش کاری برایش پیش اوستا مرتضی که چاه عمیق حفر می کرد گیر آورده بود. بعد از مدرسه خودش را به سر کار می رساند. اوستا مرتضی چند ساعتی برای غذا خوردن و استراحت به شهر می رفت. روزهای اول فقط از وسایل مراقبت می کرد، اما بعداً استا به او یاد داده بود که در نبود او کارهایی نیز انجام دهد. مته ها را تمیز می کرد، بکسل را گریس کاری می کرد، سیم بکسلها را روغن مالی می کرد و تازگی ها لوله جا گذاشتن را نیز یاد گرفته بود. سعی می کرد علیرغم سن کم و جثه کوچک و لاغریش از پس هر کاری برآید.

اوستا مرتضی شروع به غر زدن کرد:

- مردنی، چقدر دیر اومدی! خبرت، تندتر راه بیا تا من می رم و برمی گردم چندتا لوله بفرست پایین. حواست باشه اگر گیر کرد بذار تا من بیام. فقط از لوله های سوراخ دار بفرست پایین، حدود ۴۰ متر باید پایین برود، خط های روی سیم که یادته هست!
- چشم استا
- اگر حاج علی آمد بگو برای فردا موتور را بیاره تا سوار کنیم.

اولین بار بود که می خواست تنهایی لوله بگذارد. احساس خوبی داشت. طی دوماه خیلی کار یاد گرفته بود. اگر حقوقش بیشتر بشود، می تواند بخشی از بدهی های خانواده را کم کم بپردازد. اولین لوله را آماده کرد. سعی می کرد کارش را به بهترین نحو انجام دهد. لوله را به پایین روان کرد. لوله بعد از یک مدت گیر کرد، بعد از چند بار پایین بالا کردن آزاد شد و پایین رفت. بیش از ۴۰ متر عمق چاه بود! برای اطمینان چند بار آن را بالا و پایین کرد. دومین لوله نیز در همان ابتدا گیر کرد. بعد از کلی تلاش آزاد شد و پایین رفت. لوله سوم را آماده کرده بود. اول خواست اشکال چاه را بررسی و رفع کند. نور چراغ قوه را به درون چاه انداخت همان ابتدای کار یک برآمدگی پیدا بود، سنگی که بر دیواره چاه نشسته بود. سعی کرد با دیلم آن را خورد کند اما سنگ محکم بود و دیلم کارساز نبود. چکش بزرگ را آورد، سعی داشت مستقیم به سنگ ضربه وارد کنند اما چکش به آن نمی رسید. مقداری از تنه خود را به داخل چاه کشید تا به آن برسد. چاه به اندازه کافی برایش گشاد بود، چند ضربه وارد کرد و مقداری از سنگ را خورد کرد. نیروی زیادی مصرف کرد. شدیداً عرق کرده بود و توان نگهداری خودش را نداشت. سعی کرد خودش را بالا بکشد، اما با وجود سنگینی چکش کار مشکل می نمود. بدنش به پایین کشیده شد، خواست چکش را رها کند اما از عواقب آن ترسید و آن را محکم تر در دستش نگه داشت. امیدوار بود که کسی به کمکش بیاید اما دیر شده بود و به درون چاه لغزید. تننش با شدت با بدنه چاه ساییده می شد و پایین میرفت. در اصابت با سنگ دیواره چاه سینه، شکم و رانش به شدت مجروح شد، اصلاً نمی دانست چقدر به پایین رفته است. هنوز چکش را محکم در دستش گرفته بود، اما توانش به آخر رسید و آن را رها کرد. دیواره چاه را لمس کرد، هنوز خشک بود، پس به نیمه چاه نرسیده بود. تمام خون در سرش جمع شده بود و چشمانش سیاهی میرفت، از حال رفت.

لبانش خیس شده بود. با زبانشان آنها را لیسید، شور بود. خون زخم سینه و شکمش بود. پهلوش به شدت می سوخت، هوای چاه دم کرده بود. به شدت نفس می کشید، برای بار دوم از حال رفت.

وقتی اوستا مرتضی از راه رسید، هوا کاملاً تاریک شده بود.

- مصطفی! کجایی بیا شامت را بخور، مردنی کجایی چرا جواب نمی دهی!؟

جلوتر رفت. نوری نزدیک دهانه چاه نظرش را جلب کرد. جلو رفت و چراغ قوه را از زمین برداشت.

- صد بار گفتم این چراغ را روشن نگذار!



جوابی نشنید. کم کم نگرانی در چهره اش نمایان شد. با نور چراغ قوه اطراف را نگاهی کرد و چند بار او را صدا کرد. به کنار چاه بازگشت. کنار دهانه چاه یک لنگه دمپایی پلاستیکی دید، رنگ از صورتش پرید. به کمک نور چراغ قوه نگاهی به درون چاه انداخت، چند بار صدا زد، نور کافی نبود. از توی کامیون چراغ سیار آورد و آن را به باطری ماشین وصل کرد و به داخل چاه فرستاد. حدود ۲۰ متری عمق چاه چیزی گیر کرده بود، زیاد مشخص نبود چیست. شروع به داد زدن کرد: مصطفی، مصطفی، مصطفی!

مثل اینکه خواب میدید مادرش او را صدا میزند: "مصطفی پاشو ننه، دیرت نشه" سعی کرد که از جا بلند شود اما مثل این که به جایی گیر کرده بود، میخواست سرش را بلند کند، قادر نبود. دستانش کار نمیکردند. با تمام توان فریاد زد: "ننه، کمک کن بلند شوم" نه مثل این که صدای مادرش نبود، اوستا مرتضی بود. می خواست فریاد بکشد اما صدایش در نمی آمد. پایش را تکان داد، چند متر دیگر به پایین سرید. اوستا مرتضی داد میزد.

- تکان نخور! سعی کن خودت را ننگه داری.

اوستا مرتضی حساسی گیج شده بود و نمی توانست خوب تمرکز کند. چند بار وسایل خودش را برانداز کرد اما وسیله مناسبی پیدا نکرد. در همان حال به زمین و زمان ناسزا می گفت، آنقدر حواسش پرت بود که متوجه آمدن حاجی نشده بود.

- اوستا مرتضی، دستت درد نکنه، مثل اینکه کار دیگه خلاص است. می بینم که لوله آویزان کرده ای!

- خوب شد که اومدی، بیا ببین چه خاکی به سرم کنم این پسر افتاده توی چاه!

- چطوری؟

- نمیدانم، خبر مرگم رفته بودم یک لقمه زهر مار کنم. بهش گفته بودم دست به چیزی نزن، برگشتم میبینم با سر رفته پایین. وسط چاه گیر کرده!

حاج علی هراسان پرسید: حالا چه کار باید بکنیم؟

- من خودم هم نمیدونم، برو چند نفر را بیا، بیست، سی متر هم طناب بیا. آخه من هر چه دارم سیم فلزیه و کاری باهاش نمیشه کرد.

دو باره سر دهانه چاه برگشت. سعی میکرد موقعیت را بررسی کند و راه چاره ای پیدا کند. چند بار هم سعی کرد با مصطفی صحبت کند، اما صدایش خیلی ضعیف بود و متوجه نمی شد که چه میگوید.





- چند نفر به همراه حاج علی از راه رسیدند و شروع به بررسی اوضاع کردند. هر یک چیزی می گفت و سوالی می کرد: فکر کنم بشود او را با طناب درآورد؟ مگه دهانه چاه چقدر است که او پایین رفته؟
- فکر کنم تا صبح نکشه، چاه دم داره و حتماً زخمی هم شده! اصلاً هنوز زنده است؟ این چاه چند متر است؟
- اوستا مرتضی هم زمان که به اظهارات آنها جواب می داد طناب را به داخل چاه فرستاد. امیدوار بود بتواند آن را به دور پای او گیر بدهد.
- این چاه حدود ۱۵ اینچ قطر دارد و ۵۰ متر عمق، این مردنی را که دیده بودید از نی قلیون هم باریک تر بود وگرنه اصلاً اینجوری نمی شود. خواستم راه رضای خدا کاری کرده باشم وگرنه اون کاری از دستش بر نمی آمد، حالا خدا کنه که سالم بیرون بیاد همه درآمد این چاه را می گذارم کف دستش و می فرستمش خانه.
- خدای محمد بکنه، بچه بزرگ رضا است که بیچاره بیشتر از یک ساله از بس توی این کوره های آهک کارکرد آسم گرفته و گوشه خونه افتاده، در بدر، عیالوار هم هست. چشمش به همین علف بچه بود.
- سید محمد سکوت کرد و با دست پینه بسته قطره اشکی گوشه چشمش را پاک کرد.
- سید حالا امیدت به جدت باشه که این سالم از اینجا بیرون بیاد، یک گوسفند نذر امامزاده قربون می کنم.
- اوستا مرتضی فکر می کنم برای اینکه دم چاه او را از بین نبره، اکسیژن بفرستیم پایین!
- حالا اکسیژن از کجا گیر بیاریم؟
- عبدالله توی کارگاهش داره، من میرم الان میارم.
- اوستا مرتضی از کلنجار رفتن با طناب خسته شد. آن را به دست کریم داد.
- حاج علی صلاح می دانی به عمویش خبر بدهیم؟
- آره الان یکی رو میفرستم به آبادی بهش بگویم.
- میگم، فعلاً به پدر و مادرش چیزی نگویند. فقط اطلاع بدهند که امشب سر چاه می ماند و فردا صبح از همین جا به مدرسه میرود.
- آن بالا مثل این که چند نفر دارند حرف می زنند. نمی دانم چه کار می کنند که خاک پایین میاد، شاید کسی پایین میاد تا من را ببره، مگه کسی هم میتونه از این سوراخ کوچک پایین بیاد؟ از به یاد آوردن این موضوع تنش به لرزه افتاد. نکند برای همیشه همین جا بمونم! مادرش چی؟ خواهر و برادرش، خصوصاً خواهر سه سالش، زینب که دلش برایش توی مدرسه هم تنگ میشه از بس شیرین زبانه.
- مثل اینکه چیزی به پاش خورد؛ بدنش لخت شده و نمیتونه تشخیص بده چیه. اما بعد از مدتی دیگه خبری از آن نبود! شاید تصوراتش باشند و اصلاً چیزی نبوده. همه بدنش کرخت شده بود. فقط سنگینی سرش را حس میکنه، چشمانش را هر وقت باز میکنه احساسی بدی بهش دست میدهد. از بس که چاه به دور سرش می گردد حالت تهوع پیدا میکند، اما چون شکمش خالی است چیزی بالا نمی آورد. پیش خودش میگه خوب شد بعد از اشکنه ظهر برای ناهار چیز دیگری نخورده وگرنه وضعیش بدتر میشد.
- عمو حجت هراسان از راه می رسد.
- استاد مرتضی چه خاکی به سرمان شده؟ بچه برادرم را آوردم دردی از سر آن خانواده دوا کنه، اما مثل اینکه به قتلگاه آوردم. یک راهی چاره ای، تو را به حضرت عباس یک کاری بکن، مرا تا آخر عمر شرمند نکن!
- خودم، خدا شاهده از تمام عالم دلم خون تره. الان اون برام از بچه خودم هم عزیزتره، هرکاری بتونم انجام می دهم، از جانم هم دریغ ندارم، فقط لطف کن کمی با ما همفکری کن که زودتر این بلا را برطرف کنیم.
- عبدالله و سعید و چند نفر دیگه به همراه اکسیژن و شلنگ از راه رسیدند. شلنگ را به داخل چاه فرستادند و اکسیژن را باز کردند. تازه واردان نیز اوضاع را بررسی کردند و هر کدام چیزی می گفت. عبدالله معتقد بود اول میبایست او را همین جا که هست ثابت کنیم و بعد برای خارج کردن اقدام کنیم. چون هرچه که پایین تر برود کار مشکل تر می شود.
- آخه یکی از پاهاش خم شده و به دیواره چاه چسبیده، چند بار سعی کردیم که طناب را دور پاهاش ببندیم اما نشد.
- بهش بگید که پاهاش را وسط چاه نگه داره.



- اول اینکه شاید آگه تکون بخوره پایین‌تر برود، دوماً چند بار گفتیم، عکس العملی نشان نداد! شاید خدای نکرده جایی از بدن او شکسته و نمی تواند تکان بخورد.
- صدای گریه عمو حجت بلند شد: خدا این چه بلایی بود؟ مگر ما به درگاه تو چه کار کردیم؟
- عمو حجت، تو را به جان بچه هایت بیش از این دلمان را خون نکن، بگذار ببینیم چه خاکی بر سرمان بریزیم.
- اوستا مرتضی، هر طور شده می باید با اون حرف زد. مثلاً آگه می توانیم یک لوله یک اینچی سرهم کنیم و بفرستیم پایین که هم از اوضاع اون با خبر بشویم و هم به او بگوییم که چه کار کند.
- این فکر بدی نیست! شیرت حلاله، عبدالله!
- داشت باز خواب می دید. این بار خواب پدرش را می دید که چطور از تنگی نفس سیاه شده و چشم هایش از حدقه بیرون زده، خطاب به مادرش می گفت اسپری بزن!
- مادر، اسپری تمام شده.
- هراسان از خواب بیدار شد. تازه یادش آمد که قرار بود به اوستا مرتضی بگوید از داروخانه شهر برای پدرش اسپری بخرد. مثل اینکه نفس کشیدن برایش راحت تر شده حالا احساس سرما می کند. از جایی دارد باد می آید. چطور ممکن است؟ خوب گوش داد، صدای باد می آمد، مثل صدای خالی شدن چرخ ماشین!
- دوباره خاک پایین می آمد!
- چه خبره چه کار می کنند؟ صدای عجیبی به گوش می رسید مثل صدای بچه، خوب گوش می داد که این صدا چیست؟
- کسی دارد با او حرف میزند! حالش را می پرسد، می گوید اگر صدای مرا میشنوی جواب بده!
- آره میشنوم
- حالت چطوره؟
- نمی دانم چون بدنم حس ندارد.
- عمو جان، ناراحت نباش بیرون می آیی.
- صدای عمویش را شناخت. با بغض گفت، عمو حجت تو را به خدا به مادرم اطلاع ندهید. بغض گلویش را گرفت و دیگر نتوانست ادامه دهد.
- عمو، مصطفی، می تونی پاهات را وسط چاه نگهداری؟ چون می خواهیم طناب را دور آن ببندیم!
- بسیار سعی کرد اما هر چه می کوشید کمتر موفق می شد. گفت: پاهایم کاملاً خواب رفته و نمی تونم آنها را تکان بدهم.
- سعید گفت: خوب طبیعیه، حالا دیگه بعد از چندین ساعت پادرها قادر نیست پاهایش را تکان بدهد.
- عبدالله گفت: به کمک همین لوله باید سعی کنیم پاهایش را آزاد کنیم و طناب را حلقه کنیم، چاره ای نداریم.
- آنها تلاشی دوباره را آغاز کردند. سپیده خیلی وقت بود که زده بود اما هیچ کس توجهی نداشت. در این مدت بیش از سی نفر به جمع آنان پیوسته بودند ولی کاری از پیش برده نشده بود.
- جیب پاسگاه از راه رسید. اوستا مرتضی با دیدن جیب و چند مأمور کمی دستپاچه شد. به حاج علی نگاه می کرد.
- اشکالی ندارد، آنها را حتماً یک شیر پاک خورده ای خبر کرده. اما آنها با من نان و نمک زیاد خورده اند، نگران نباش!
- استواری چاق و چله خطاب به یکی از همراهانش گفت: شروع کن از حالا صورتجلسه برداشتن، بگو ببینم اینجا چه خبره؟
- حاج علی سلام گرمی داد و گفت جناب سروان پسر مش رضا اتفاقی توی چاه افتاده، مشغولیم که درسش بیاوریم. این چاه مثل این که جدیده.
- میخوام مجوزش را یک نگاهی بکنم!



- چشم سر وقت قربان حتما می‌آورم خدمتون حالا اول باید این بیچاره را در بیاوریم.

- حاج علی قانون وقت و بی‌وقت نداره، اول برای ما باید روشن شود که این چاه مجوز داره یا نه. مسئله بعدی به جای خودش.

عبدالله به تندگی گفت: ما را باش که خیال کردیم سرکار استوار آمده کمک کنه این زبان بسته را نجات بدهیم.

- تو حرف نزن که تاحالاش هم مسئله با پاسگاه زیاد داری و توی همه کاری دخالت می‌کنی، بسیج هم دل خونی از دست تو داره، فقط کی وقتش برسد که حسابت کف دستت گذاشته بشه.

- نه نان کسی را خورده‌ام و نه از دیوار کسی بالا رفته‌ام. در مقابل هر کسی هم از حق دفاع می‌کنم، به جز خدا از احدی هم ترسی ندارم.

- سرکار، عبدالله به جرم اهانت به مأمور دولت در حین انجام وظیفه بازداشت شده! راننده حفاری چاه و مالکین زمین، همین طور، تمامی این وسایل هم تا اطلاع بعدی ضبط می‌شود.

استوار در حینی که داخل چاه نگاه میکرد پرسید: حالا کی اون رو پایین انداخته؟

عمو حجت از جایش بلند شد و گفت: سرکار کسی این کار را نکرده، خودش اتفاقی دیشب توی چاه افتاده. حالا شما مرحمت بفرمایید که آنها را آزاد بگذارید تا بلکه او را در بیاورند تا از بین نرفته!

- لازم نیست، حالا میرم از آتش‌نشانی شهر می‌خواهم که بیایند درش بیاورند. به وجود آنها احتیاجی نیست.

دوتا مأمور ماندند تا وسایل را صورت برداری کنند. سرکار استوار با دو مأمور دیگر حاج علی، عبدالله و اوستا مرتضی را به همراه بردند.

عمو حجت شروع به گریه و زاری کرد، سید محمد هم او را همراهی میکرد.

- خدایا کسی که به فریاد ما نمی‌رسد، پس خودت کاری بکن!

سعید سعی میکرد که کار عبدالله را ادامه دهد. با احتیاط بسیار لوله ای که به دکل جرثقیل وصل شده بود را جابجا می‌کرد که بتواند پای مصطفی را آزاد کند. درجه دار ژاندارمری پرسید: چه می‌کنی؟ لوله را باز کن که باید دکل آزاد بشود تا بتوانیم کامیون را به پاسگاه منتقل کنیم. و خطاب به سرباز همراهش گفت: آن کیسول گاز را هم باز کن و ببر کنار بقیه وسایل.





سعید با عصبانیت گفت: هی عمو! مثل این که حواست نیست، یک آدم توی چاه گیر کرده ما می خواهیم به کمک این لوله پاهاش را آزاد کنید، بعد طناب دوره پاهایش بندازیم. در ضمن این کیسول اکسیژن داره هوا داخل چاه میفرستد، از این گذشته کیسول اکسیژن مال اوستا مرتضی نیست که ضبط کنید.

درجه داره که کمی جا خورده بود گفت: ببینم چرا میخوای طناب را به پاهایش حلقه کنی؟ بگو طناب را بگیرد و یا دور کمرش ببندد. بعد او را بالا بکش!

- اشکال اینه که او سرو ته، بیشتر از بیست متر پایین رفته و کار را مشکل کرده!

آنها که تازه متوجه قضیه شده بودند به داخل چاه نگاهی کردند. سرباز آرام به گروهان گفت: انسانی اینه که اول به آنها کمک کنیم تا او را در آورند، وسایل که جایی نمی روند!

- جوری حرف میزنی، مثل اینکه از اخلاق سرکار استوار هیچی نمیدانی! حرف، حرف خودش است خصوصاً اینکه حالا هم با حاج علی چپ افتاده!

- حالا که او اینجا نیست، بهتره اگر کاری از دستان برمی آید برای این بدبخت بکنیم. حسابش را بکن که یک نفر چندین ساعت سر و ته توی چاه آویزان باشد، چه عذابی!

- باشه! ولی جواب سرکار استوار با خودت.

مصطفی احساس سرمای شدیدی می کرد، همه بدنش میلرزید. کاش دوباره با او صحبت کنند تا هم از تنهایی خلاص شود و هم مشکلش را بگوید. اما معلوم نبود آن بالا چه می کنند که خاک پایین می فرستند. دوباره صدایی شنید، وقتی به دقت گوش داد صدای عمویش را شناخت.

- عمو جان اگر صدای مرا میشنوی جواب بده حالت چطوره؟

- عمو حجت، خوب فقط خیلی سردم است!

چند نفر اصرار داشتند که برایش پتو بیندازند اما برعکس خیلی ها مخالف بودند. سعید گفت: اول باید هر طور شده او را ثابت کنیم بعد همه کاری میتوانیم بکنیم، اگر پتو پایین برود امکان اینکه بشود او را با طناب گرفت از بین میروند، غیر از این احتمال دارد با سنگینی پتو پایین تر برود.

سید محمد یک پتو سربازی از داخل ماشین اوستا مرتضی پیدا کرده بود و سعی داشت تا بقیه را راضی کند: والا به خدا چیزی نمیشه اون بنده خدا از سرما جانش به لبش رسیده! خدا را خوشش نیامد شاید هم بتونه همین پتو را بگیرد و بیاید بالا.

میز علی نیز نظر سید محمد را دنبال میکرد: پتو را با طناب بیندازید پایین، اگر کارایی نداشت بالا می کشیم.

بالاخره حرفشان را به کرسی نشاند و پتو را با طناب پایین فرستادند.

خاک زیادی پایین آمد، به شکلی که نفس کشیدن را برایش مشکل کرده بود. چیز سنگینی روی پاهایش قرار گرفته و جلوی باد خنک را گرفته بود. چند لحظه اول برایش بهتر بود، اما کم کم هوای آنجا سنگین شد و سرش دوباره گیج رفت. دیگر صدایی هم نبود که درخواست کمک کند. چند بار هم سعی کرد فریاد بزند، اما موفق نشد، نفسش به شمارش افتاده بود. به یاد پدرش افتاد که هر موقع نفسش میگیرد سیاه میشود. گاه دست و پایش غیر ارادی تکانهای شدیدی میخوردند. بدنش هم تکان می خورد و به دلیل کمبود هوا به تلاطم افتاده بود. دوباره به پایین سر خورد. کمرش به شدت با جسم سختی برخورد کرد، درد تمامی وجودش را گرفت. متوقف شده بود اما شانه هایش از خون زخم کمرش خیس شده بود. درد شدید و کمبود هوا باعث شد دوباره از هوش برود.

سعید فریاد می کشید و با عصبانیت بدوبیراه می گفت: عقل توی سرتان نیست؟ نان گندم نخورده اید؟ باعث شدید این بیچاره از آن جا هم که بود پایین تر برود. پتو را بالا کشید و آن را میان علف ها پرت کرد. به درون چاه خیره شد. هرچه دقت می کرد نمی توانست او را ببیند، سیم لامپ سیار به او نمی رسید. در حالی که هنوز از خشم زیر لب غر میزد به دنبال سیم می گشت تا به لامپ سیار اضافه کند. چند نفر توی چاه را نگاه می کردند و بقیه سکوت کرده بودند. در حالی که لامپ را پایین میفرستاد فاصله را حساب کرد، دلش لرزید: حدود سی متر. به کسی چیزی نگفت و مشغول بررسی اوضاع شد.

چند مامور آتش نشانی از شهر آمدند. بعد از بررسی اولیه و بحث بین خودشان اعلام کردند که این جا خارج از محدوده ماموریت آنهاست و کاری نمی توانند بکنند و رفتند.



چند ساعت بعد از رفتن آنها سرکار استوار بازداشتی ها را آزاد کرد. از آنها تعهد گرفته بود که بعد از اتمام کار به پاسگاه بازگردند. گرداگرد دهانه چاه حدود ۱۰۰ نفر جمع شده بودند و تلاش ناجیان را نظاره می کردند. یاس و امید در چهره یکایک آنها موج می زد. از سوی آبادی جمعیت زیادی به آن سو می آمد پیشاپیش آنها معصومه مادر مصطفی زار و پریشان می آمد، نه کفش به پا داشت و نه از چادر خبری بود. برای گرفتن دارو به مدرسه پسرش رفته و در آنجا از واقعه آگاه شده بود. بر سر و سینه خود می کوبید و عزیزش را از خدا می خواست. بیشتر همراهان در گریه او را همراهی می کردند، وقتی در دهانه چاه نام پسرش را فریاد کرد همگی به گریه افتادند.

- ننه، مصطفی! ننه جوابم را بده.

مشتی خاک بر سر خود ریخت از هوش رفت.

زینت می دوید و او به دنبالش، هرچه سعی می کرد نمی توانست او را بگیرد. صدای مادرش را می شنید ولی هرچه نگاه می کرد فقط تاریکی بود! خنده خواهر کوچکش را هنوز به خوبی می شنید از خواب پرید حالش بهتر شده بود! اطراف او مثل این که نسبت به قبل تغییر کرده! بوی نم و رطوبت را به خوبی احساس می کرد، صدای آب می شنید! با شنیدن آن صدا یادش آمد که چقدر تشنه است!

مدرسه آبادی از بعدازظهر تعطیل شده بود و تمامی بچه ها نیز به آن جمع پیوسته بودند. معلم مصطفی نیز به جمع کمک کنندگان پیوسته بود و به همراه دیگران تلاش خودش را می کرد. به پیشنهاد معلم یک کمیته نجات تشکیل شد و مسئولیتها را تقسیم کردند: مسئولین فنی اوستا مرتضی، عبدالله و سعید. مامور تهیه لوازم مورد نیاز، حاج علی و عمو حجت. مسئول رابطه با پاسگاه، بسیج و شورای محل، بهروز معلم و شهرام، سرباز ژاندارمری. آنها برای پیشبرد کارها از همه کسانی که آنجا حضور داشتند استفاده میکردند، همه اهالی آبادی نیز به خوبی همکاری میکردند.

مسئولین فنی نزدیک غروب موفق شدند طناب را به دور یکی از پاهای مصطفی بیندازند اما هرچه آنها تلاش کردند نتوانستند دو پای او را در اختیار بگیرند و همین ایجاد مشکل می کرد. وقتی آنها سعی کردند او را بالا بکشند پای آزاد او به زیر بدن او جمع شده و امکان بالا آوردن او را از بین برده بود. سعی آنها بر این بود که او را به حالت قبلی بازگردانند اما تلاش آنها ثمری نداشت.

خاک زیادی پایین می آمد، شدیداً سرفه می کرد. چند بار داد زد اما صدایش به جایی نمی رسید. مثل اینکه یکی از پاهایش کشیده شد. بله، پای راستش به چیزی محکم شده بود. سرفه، سرگیجه، تشنگی، گرسنگی و سوزش زخم هایش را فراموش کرد. خلاص شدن نزدیک است، بعد از مدتی توقف او را به آرامی بالا کشیدند. درد شدیدی در رانش احساس می کرد اما قابل تحمل بود، خصوصاً این که در حال رها شدن بود، جسم سختی پشت کمر خود احساس می کرد که او را متوقف کرده بود. در حالی که به بالا کشیده می شد احساس می کرد در حال متلاشی شدن است. فریاد سختی کشید و از هوش رفت.

کمیته نجات تشکیل جلسه داده بود و در حال بررسی اوضاع بود. پدر مصطفی گریه کنان میپرسید: میشود چاه را گشاد کرد؟ یا چاه دیگری کنار آن حفر کرد تا به کمک آن بتوانیم او را بالا بیاوریم؟ اوستا مرتضی توضیح میداد که اصلاً امکان ندارد: اول اینکه این کار حداقل دو هفته طول می کشد، احتمال ریزش چاه و از بین رفتن او هست.

آنها امکان فرستادن کسی را به داخل چاه نیز بررسی کردند، ولی هیچکس را با مشخصات لازم پیدا نکردند که قادر باشد وارد چاه شود و به او یاری رساند. عبدالله طرح داد که سر لوله یک ورق جوش دهیم و او را به پایین فشار دهیم تا پای چپ از زیر کمرش رها شود: باید سعی کنیم پای چپ او را هم در اختیار بگیریم.

طرح او مورد استقبال قرار گرفت. آنها شروع به اقدام کردند و نیمه شب موفق شدند که پای چپ او را آزاد کنند، اما مثل این که پای او از یک یا چند جا شکسته بود و به صورت تکه لختی دور بدن او افتاده بود. همین موقعیت در اختیار گرفتن آن را مشکل می کرد.

علی رغم این که شب از نیمه گذشته بود هنوز چند صد نفر از اهالی آبادی آنجا جمع بودند. طی روز چندین بار بسیجی ها به آنجا آمدند و تنها کاری که می کردند، زنان و دختران را از آنجا به روستا می فرستادند، چون به زعم آنها این خلاف اسلام بود که زنان و مردان به صورت مختلط در یک محل جمع شوند. آنها خواستار آن بودند که اهالی به مسجد آبادی بروند و برای نجات او مراسم دعای ندبه برگزار کنند. این درخواست با استقبال چندانی روبرو نشد.

با هراس از خواب بیدار شد، باز خواب دیده بود. فقط یادش می آمد که خیلی وحشتناک بود، چیز دیگری به خاطر نداشت. در زانو و انتهای ران چپ خود احساس درد شدیدی می کرد. از سردرد چندین بار بی حال شد، تمامی بدنش عرق کرده بود و گرمای شدیدی درون خودش احساس می کرد که اصلاً برایش دلپذیر نبود. در همین حال احساس لرزش شدید خارج از کنترل در بدنش ایجاد میشد، دندانهایش به همدیگر میخوردند. چندین بار از بالا به او فشار وارد شد و درد را به اوج خود رساند. آن جسم سخت با درد شدید از پشت



کمرش آزاد شد. تازه متوجه شد که پای چپ خودش بوده. دلش می‌خواست در همان حالت بماند چون با هر حرکت درد سراسر وجودش را فرا می‌گرفت. چند بار هم به ذهنش خطور کرد که بهتر است زودتر تمام شود، اما وقتی به یاد خویشان و دوستان همکلاسی‌ها و بعضی از زیبایی‌های محدود در زندگی‌اش افتاد پشیمان شد. به یاد حرف‌های معلم افتاد که اگر با زندگی کردن در جهت کمک به دیگران می‌شود گام برداشت پس بهتر است بکوشیم همیشه زنده بمانیم و به پیشواز مرگ نرویم. دوباره مصمم شد که به خاطره خانواده‌اش هم که است درد‌ها را متحمل شود.



سپیده زده بود که مسئولین فنی توانستند پای چپ او را هم در اختیار بگیرند و او را تا پانزده متری دهانه چاه بالا بکشند. اما در آن نقطه سنگ بزرگی از دیوار بیرون زده بود و مانع عبور او از آن محل بود. چند بار سعی کردند و نتیجه آن وارد شدن جراحات بیشتر به بدن او بود به صورتی که فریادهای او به وضوح شنیده می‌شد از جهات مختلف کوشیدند مانع را پشت سر بگذارند اما توفیقی نیافتند. بعد از امیدی زودگذر یاس و ناامیدی بر چهره همگی نقش بسته بود؛ خصوصاً کمیته نجات. دو روز بود که خوابیده بودند و خستگی آنها را به کلی از پای درآورده بود. عدم موفقیت این خستگی را صد چندان می‌کرد. کمیته تشکیل جلسه داد، اوضاع جدید را بررسی کردند، راه حل‌های مختلف ارائه شد اما به نظر میرسد که هیچ کدام از آنها عملی نباشد. بیهوش بودن مصطفی بعد از وارد شدن جراحات جدید کار را مشکل‌تر کرده بود و کمیته را در شرایط دشواری قرار داده بود و آن را از اتخاذ هرگونه تصمیم قاطع باز می‌داشت. آنها سعی می‌کردند با پذیرش مسئولیت از جانب پدر مصطفی، دست به اقدام بزنند، او که در این دو روز بارها دچار نفس‌تنگی شده و تا مرز مرگ پیش رفته بود، نمی‌توانست تصمیمی بگیرد که به یک فاجعه ختم شود. او خودش را در پیش آمدن این اوضاع مقصر می‌دانست، تصمیم نهایی را به معصومه زنش واگذار کرد. معصومه هم پسرش را سالم می‌خواست، کمیته نجات را قسم میداد که عزیزش را سالم خارج کند. آنها در شرایطی بس دشوار و سرنوشت‌ساز واقع شده بودند. از یک سو قادر نبودند که مانع را پشت سر بگذارند و از سوی دیگر احتمال مرگ او در این شرایط به دلیل وارد شدن جراحات، تشنگی، گرسنگی و عفونت وجود داشت. آقای معلم یکی از دوستانش را که دکتر بود برای کمک از شهر آورده بود. دکتر بعد از بررسی پیشنهاد داد هرچور شده به او نوشیدنی بفرستند و سعی کنند از اوضاع جسمی او مطلع شوند. تلاش چند ساعته دکتر بی‌نتیجه ماند و نتوانست از وضع او اطلاع کافی به دست آورد، دکتر پیش‌بینی می‌کرد که او تب شدیدی دارد و به طور خصوصی به کمیته نجات گفته بود که اگر او تا فردا خارج نشود، احتمال مرگ او بر اثر عفونت و تب بسیار زیاد است. کمیته نجات شب هنگام تشکیل جلسه داد و به توافق رسیدند که به طور جدی با پدر مصطفی وارد گفتگو شوند و تمامی احتمالات را با او در میان بگذارند که با قبول مسئولیت، اقدام لازم را به عمل آورند.



شب از نیمه گذشته است که پدر مصطفی می پذیرد پسرش را با همه ریسکهایی که وجود دارد از چاه خارج کنند، چون در این حالت، احتمال چند درصد نجات او هست اما در صورت ماندن در آنجا مرگش حتمی خواهد بود.

کمیته نجات رضایت نامه پدر مصطفی را به امضای مسئول پاسگاه، فرمانده بسیج روستا، اعضای شورای محل و چند نفر دیگر از معتمدان محل رساند تا به عنوان شاهد ثبت گردد.

رضا به همراه معصومه و بچه هایش محل را ترک کردند تا شاهد هر اتفاقی نباشند. اکثر حاضرین در محل نیز از آنجا دور شدند، اما از همان فاصله هم صدای زاری و شیون آنها به گوش می رسید. آنها هم که گرد چاه مانده بودند آرام می گریستند، گویی همه فاجعه را پیشاپیش پذیرفته بودند و به پیشواز ماتم و عزا رفته بودند.

با اولین طلوع سپیده صبح عملیات آغاز شد، رنگ اکثر حاضرین پریده بود. طناب با چرخش قرقره دکل به حرکت درآمد در آن لحظه همه فقط یک آرزو داشتند: نجات او. هیچ ناله ای از چاه به گوش نرسید، طناب چند بار از حرکت باز ایستاد اما قدرت موتور باز آن را به حرکت درآورد. مصطفی از چاه خارج شد، حاضرین غیر ارادی از گرد چاه چند قدم دور شدند. پیکر غرق به خون او را زمین گذاشتند. از سینه به بالا بدنش تقریباً متلاشی شده بود به وضوح می شد قلب او را دی که میرفت آخرین تپشها را انجام بدهد. با شیون حاضرین و سپس زاری کسانی که با فاصله ایستاده بودند، و به دنبال آن شیون از آبادی بالا گرفت؛ گویی تمام عالم به سوگواری فرو رفت.

بدن مصطفی در زیر شفق قرمزی که سراسر آسمان آبادی را پوشانده بود، آخرین تشنج را کرد و آرام گرفت.

زن
زندگی
آزادی



درآمدی بر بحث تضمین اشتغال

علی پورنقوی

تا پیش از فروپاشی "اردوگاه سوسیالیستی" مسئله بیکاری برای نیروهای چپ پاسخ تقریباً سراسری، ولو مبهمی داشت: سوسیالیسم. سواً کیفیت نازل بسیاری از مشاغل که در نظامهای سوسیالیستی در اختیار افراد قرار می گرفتند، و بدون مکتب بر کارآئی پائین کار در این نظامها، واقعیت این بود که در آنها هر کس توان کار کردن داشت، به کاری اشتغال داشت. این در حالی بود که نظامهای سرمایه داری به درجات متفاوتی با بیکاری، به عنوان یک مشکل اجتماعی، دست به گریبان بودند. درست است که در آن دوران هم، در برخی از کشورهای سرمایه داری برنامه هائی برای "تضمین اشتغال" – به معنای کلی تأمین شغل برای کسانی که می خواهند و می توانند کار کنند – تدبیر می شدند و به اجرا در می آمدند. اما هیچ یک از این برنامه ها ادعای غلبه دائمی و واقعاً فراگیر بر بیکاری را نداشت. با وجود این برنامه ها هم، مشکل بیکاری، طبعاً با نرخی پائینتر، در این جوامع باقی بود. تنها مقاطع بسیار خاصی را می توان از این قاعده مستثنی دانست؛ مقاطعی همچون سالهای بلافاصله پس از خاتمه جنگ جهانی دوم در تعدادی از کشورهای اروپائی، که در اثر جنگ ویران شده بودند و برای بازسازی شان نه تنها به تمام نیروی کار بومی، بلکه به نیروی کار بیرونی نیز نیاز بود. در سالهای جنگ و پس از آن در امریکا نیز نرخ بیکاری بسیار پائین بود، نه به دلیل ویرانیهای جنگ بلکه به دلیل نیازهای جنگ و سپس بازسازی اروپا.

البته آرزومندی و سپس نظریه پردازی در باره رفع بیکاری در جوامع سرمایه داری، سابقه ای به مراتب طولانی تر از این دارد و در واقع با تعین بیکاری به عنوان مسئله نظام سرمایه داری، همزمان است. نظریه مارکس دایر بر این که "ارتش ذخیره بیکاران جزء الزامی سازمان کار در نظام سرمایه داری است" – نظریه ای که قریب صدوشتاد سال از آن می گذرد – پاسخی بود به آرزومندیها و نظریه های دیگری که سودای رفع بیکاری در نظام سرمایه داری را می پراکنند.

در دهه های پایانی قرن بیستم و خاصه از پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و امروزه نیز، شاهد توجه فزاینده ای به موضوع تضمین اشتغال، و اجرای برنامه های نسبتاً متعددی با این هدف بوده ایم و هستیم. به علاوه، و قابل توجه، این که موضوع تضمین اشتغال در برنامه برخی از نیروهای سیاسی چپ، مارکسیست یا ملهم از مارکسیسم نیز راه یافته است. برای نمونه ژان لوک ملانشون، کاندیدای چپگرای ریاست جمهوری در انتخابات اخیر فرانسه، در برنامه خود از "کار برای همه" می گوید. این توجه فزاینده نظری و عملی به تضمین اشتغال در حالی است که مدل مسلط اقتصادی-سیاسی در نیم قرن اخیر، نئولیبرالیسم بوده است؛ مدلی که میانه ای با تضمین اشتغال، به مثابه یک برنامه دولتی ندارد. پس پرسیدنی است که "جای ایده تضمین اشتغال در مکتبهای مختلف اقتصادی چیست؟"

چنان که به تلویح اشاره شد، مکتبهای اقتصادی مختلف موضع متفاوتی نسبت به تضمین اشتغال [در نظام سرمایه داری] دارند. مارکسیسم، به مثابه یک مکتب اقتصادی، بیکاری را پدیده جوهری سرمایه داری و بنابراین جدائی ناپذیر از آن، می داند. البته پوپولیسم چپ، گنجانیدن تضمین اشتغال را در برنامه های خود، به عنوان سلاحی در مقابله با پوپولیسم راست، مجاز می داند. مکتب اقتصادی کلاسیک (یا مسامحتاً لیبرال) بر آن است که تنها "دست پنهان بازار" می تواند تأمین کننده اشتغال کامل باشد^۱ و برنامه های دولتی برای تضمین اشتغال را مداخله در کارکرد بازار و بنابراین مانعی بر سر اشتغال کامل می داند. مکتب اقتصادی نهادگرا تعریف و پیشنهادهای مرسوم برای تضمین اشتغال را "بازنمایی پول به عنوان مشارکت شهروندان" توصیف می کند و مفهوم ویژه ای از تضمین اشتغال را ارائه می دهد؛ مفهومی که، در تقابل با مفاهیم جاقافتاده تضمین اشتغال، بر "تعهد تضمین شده عمومی برای حفظ اشتغال کامل، مستقل از سودآوری، ... که زندگی جوامع را به طور غیرمعمول بازمی آفریند، بهبود می بخشد و به رفع نابرابری در همه جا کمک می کند" تأکید دارد^۲.

در میان مکاتب اقتصادی، کینزیسم بیشترین باور و توجه را به تضمین اشتغال داشته است، جوری که می توان گفت تقریباً عموم تئوریهای ناظر بر تضمین اشتغال – از تمایزات بین کینزیسم و نئوکینزیسم، از جمله در بحث تضمین اشتغال که بگذریم – در "کارگاه" این مکتب پرورده شده اند و بخش اعظم برنامه های تضمین اشتغال توسط نیروهای باورمند به این مکتب به اجرا درآمده اند. کینزیسم بر نظریات جان مینارد کینز (1883 – 1946)، اقتصاددان نامدار انگلیسی، استوار است. کینز عمیقاً باور داشت که سرمایه داری اصلاح پذیر است و به این منظور کوشش نظری بسیاری به خرج داد. او به نظام سرمایه داری باور داشت، اما بر خلاف اقتصاددانان



کلاسیک، باوری به توان نامحدود اقتصاد بازار برای سامان سرمایه داری نداشت و دخالت دولت را در کار بازار و مشخصاً برای ایجاد اشتغال کامل ضرور می دانست. نظریه او برای غلبه بر بی ثباتی سرمایه داری ناشی از چرخه اقتصادی "رونق - رکود - بحران"، که بحران اقتصادی دهه سی قرن گذشته در امریکا مجال عملی بس مناسبی را برای آزمون آن فراهم آورد، بسیار مشهور و در عمل بسیار متداول است. به موجب این نظریه سطح اشتغال با سطح تولید و سطح تولید به نوبه خود با سطح تقاضا مستقیماً مرتبط است. از این رو او به دولتها توصیه می کرد که برای کاهش بیکاری، اشتغال ایجاد کنند، ولو که مشاغل ایجاد شده نامولد باشند. مثال مشهور سپردن شغل "کندن زمین" به یک نفر و شغل "پر کردن زمینی که اولی کنده است" به نفر دوم، از اوست. در نتیجه این دو شغل، سهمی از ثروت جامعه نصیب کارگر می شود و این، به نوبه خود، موجب افزایش تقاضا می گردد.

کمابیش مشهود است که این نظریه با دو انتقاد از جانب منتقدان کینزیسم، خاصه اقتصاددانان کلاسیک، درگیر می شود: ۱- بودجه لازم برای ایجاد اشتغال، اگر لازم نباشد مشاغل ایجاد شده مولد باشند، از کجا تأمین می شود؟ ۲- اگر ظرفیت کل اقتصاد یک جامعه پاسخگوی تقاضای کل موجود در آن جامعه نباشد، آن گاه با تورم چه باید کرد؟ انتقاد اول روشن است. برای روشن شدن انتقاد دوم، همان دو کارگری را در نظر آورید که شغل کنند و پرکردن زمین به آنها سپرده شده است. در این صورت به ازای کار آنها، به آنان مزدی پرداخت شده است، بی آن که نتیجه کارشان افزایش تولید باشد؛ به عبارت دیگر تقاضای کل افزایش یافته است، بی آن که عرضه کلی افزایش یافته باشد. اما اگر کالای لازم برای پاسخگویی به این تقاضای افزوده وجود نداشته باشد، رقابت برای تصاحب کالای موجود آغاز خواهد شد، و این رقابت الزاماً به تورم خواهد انجامید.

از تاریخ مباحثه پیرامون این کاستیها و انتقادهای بگذریم و به آخرین پاسخ (ننو) کینزیستی به آنها، یعنی پاسخ تئوری مدرن پولی به انتقادهای گفته شده اکتفا کنیم. به اختصار بسیار، تئوری مدرن پولی انتقاد دوم را وارد می داند، و خود نیز بر آن تأکید دارد. در واقع یکی از جهات نو نوکینزیسم نسبت به کینزیسم این است که واقف است افزایش تقاضای کل، هرگاه عرضه کل افزایش نیابد، مشابه کار دو کارگر در مثال بالا، الزاماً به تورم منجر خواهد شد. اما در باره انتقاد نخست، مدافعان برنامه های تضمین اشتغال پاسخ قاطع، روشن و ساده ای به آن دارند: امور مالی دولت با امور مالی مثلاً یک خانواده اساساً متفاوت است. یک خانواده نمی تواند بیشتر از درآمدهایش هزینه کند (البته می تواند چنین کند، اما در این صورت در آخر، سروکارش با زندان است). اما یک دولت می تواند تقریباً بدون محدودیت پول چاپ کند. حتی رادیکالتر از این: دولت اصلاً نیازی به پول شهروند، یعنی گرفتن مالیات، ندارد.



از این قرار، طبق تئوری مدرن پولی بودجه برای برنامه های تضمین اشتغال به سادگی می تواند از طریق چاپ پول تأمین شود و چنین سیاستی، مادام که "ظرفیت کل اقتصاد" اجازه دهد، لزوماً به تورم منجر نخواهد شد. استفانی کلتن - مشاور اقتصادی برنی سندرز در دور دوم رقابتهای انتخاباتی او برای ریاست جمهوری امریکا، و از زمره نظریه پردازان تئوری مدرن پولی - تصریح می کند که "آنچه مرز پرداختهای دولت را تعیین می کند، همانا ظرفیت کل اقتصاد برای جذب این پرداختهاست".



اما تأمین بودجه برای برنامه های تضمین اشتغال و حتی رابطه "دستمزد - تورم - بیکاری"، که در مکتب کلاسیک اقتصاد یک رابطه الزامی تلقی می شود، دشواریهای اصلی بر سر راه این برنامه ها نیستند. برنامه های انجام یافته در کشورهای مختلف نشان داده اند باری که آنها بر دوش بودجه می گذارند، و سهمی که در ایجاد تورم دارند، بار گران و سهم متزلزل کننده ای نیستند. دشواری اصلی ایده تضمین اشتغال در اساس همان چرخه درونی سرمایه داری است که مارکس را مجاب می کرد ارتش ذخیره بیکاران را پدید آورده و جوهري این نظام تولیدی بداند.

توضیح این که مفهوم پذیرفته شده از نوع مشاغل در برنامه های ناظر بر تضمین آنها، بر مؤلفه های پایه ای زیر استوار است:

1. مشاغل برای هر کس که می خواهد و می تواند کار کند؛
2. مشاغل با انعطاف بسیار، به نحوی که به سادگی بتوان در زمان رونق آنها را ترک کرد و در زمان رکود به آنها روی آورد؛
3. مشاغل که جذابتر از مشاغل موجود در دیگر بخشهای اقتصاد نباشند؛
4. مشاغل که دارای ارزش افزوده و شأن اجتماعی باشند.

واقعیت این است که برنامه های تضمین اشتغال که تا کنون در کشورهای مختلف به اجرا درآمده اند، نتوانسته اند تمام مقتضیات بالا را با هم یکجا فراهم آورند. حتی در کشورهای سوسیالیستی سابق نیز، که شروط دوم و سوم بالا عمل نمی کردند، تأمین مشاغل شایسته، دارای ارزش افزوده و شأن اجتماعی برای همه کسانی که می توانستند و می خواستند کار کنند، تحقق نیافت.

مناسب است به یک چالش دیگر در برابر برنامه های تضمین اشتغال اشاره شود. با وجود همه کاستیها، واقعیت این است که برنامه های تضمین اشتغال، بدون استثنا، موجبی برای کاهش نابرابری و حدودی فقرزدایی بوده اند. نیروهائی که مبارزه با نابرابری را پیش روی خود نهاده و این مبارزه را به تحقق جامعه ای آرمانی موكول نمی کنند، نمی توانند نسبت به برنامه هائی برای ایجاد کار شایسته بی التفات باشند. اما این نیروها همچنین نمی توانند نسبت به برنامه های تضمین معیشت، یعنی تأمین حداقل درآمد برای برخورداری از یک زندگی انسانی، بی التفات باشند؛ برنامه هائی که برخورداری از درآمد حداقل را مشروط به انجام کار نمی کنند.

نکته این است که تضمین معیشت باید همواره به عنوان یک برنامه مکمل تضمین اشتغال ملحوظ شود، و گاهی نه تنها به عنوان یک برنامه مکمل، بلکه به عنوان یک برنامه بدیل. تجربه، از جمله در برزیل، شیلی، آرژانتین و آفریقای جنوبی نشان داده است که این کشورها "دارای محیطهای دشواری برای برنامه های تضمین اشتغال حامی تهیدستان اند، دقیقاً به این دلیل که اتحادیه های کارگری در آنها قدرتمند اند و حداقل دستمزد قانونی، از دستمزد رایج بازار در کشاورزی یا بخش غیررسمی بالاتر است" و "... در چنین شرایطی و هنگامی که دولت فاقد ظرفیت لازم برای اجرای برنامه های بزرگ ابعاد تضمین اشتغال است، دلایل سیاسی و اداری قابل توجهی وجود دارند که تضمین معیشت، برنامه ای قابل دوام تر است؛ حتی اگر افکار عمومی اشتغال را به تأمین معیشت ترجیح دهند"³.

در پایان، در باره دشواریها برای اجرای برنامه های تضمین اشتغال در ایران، در شرایط یک حاکمیت عدالتخواه، ضمن تأکید بر تمام دشواریهای گفته شده، که پیشروی این برنامه ها در هر جای دیگری قرار داشته اند و دارند، باید به سه واقعیت اقتصاد ایران در حال حاضر توجه خاص داشت: 1- ظرفیت تولیدی اقتصاد ایران: این ظرفیت بنا به منابع خود جمهوری اسلامی به 30 درصد کاهش یافته است. درست است که این واقعیت حاکی از زمینه قابل توجهی برای ایجاد اشتغال است، اما خطای بزرگی است اگر تصور شود مثلاً با دوشیفته کردن کار در یک کارخانه، تعداد مشاغل و همچنین ظرفیت تولید دو برابر می شود. ارتقاء توان اقتصاد ایران برای جذب پرداختهای دولتی مستلزم سرمایه گذاریهای عظیم، و آن هم نه تنها روی نیروی کار "بیواسطه موجود" است؛ 2- نرخ بالای بیکاری: در پیوند با واقعیت نخست، اما همچنین مستقل از آن، ایجاد امکانات شغلی برای میلیونها بیکار مستلزم یک برنامه ریزی بلندمدت است؛ 3- اقتصاد نامتوازن: مجموعه دشواریهای اقتصاد ایران یک برنامه جامع برای ایجاد توازن در آن را ایجاب می کند.

از این مختصر به سادگی می توان نتیجه گرفت که بدون یک برنامه ترکیبی شامل تأمین بیشترین کار شایسته و معیشت انسانی، مبارزه با نابرابری در ایران به نتیجه محسوسی منجر نخواهد شد. و توهمی در این باره نباید داشت که با چنین ترکیبی نیز باز بسیاری از خانوارهای فقیر کنار خواهند ماند، و آنها مجبور خواهند بود "به امکانات معیشت غیررسمی تکیه کنند یا اصلاً هیچ".

شایسته چپ نیست که با توسل یک جانبه به تضمین اشتغال یا حتی تضمین اشتغال و معیشت، تداعی گر اصلاح پذیری نظام سرمایه داری باشد، اما به طریق اولی ناشایست تر است اگر از مبارزه برای کاهش نابرابری در همین نظام بپرهیزد.

زیرنویسها

(1) اصطلاح "دست پنهان بازار" ساخته آدام اسمیت است. آدام اسمیت، که به عنوان پایه گذار علم اقتصاد شناخته شده است، در کتاب بسیار قطور خود، ثروت ملل، تنها یک بار این اصطلاح را به کار برده است. او ابدأ باوری به کارآئی بازار، در ابعادی که اقتصاددانان کلاسیک به "دست پنهان بازار" نسبت می دهند، نداشت.



- 2) Todorova, Z. "Care, Job Guarantee, and Revisiting 'Socialization of Investment': Insights from Institutional Economics", April 2022.
- 3) Seekings, J. "Employment guarantee or minimum income? Workfare and welfare in developing countries", February 2006.
- 4) این هم یک شعبده نظام جمهوری اسلامی است، که نرخ بیکاری را مبتنی بر نرخ مشارکت اقتصادی محاسبه می کند و این نرخ اخیر را بر پایه تمایل جمعیت در سن کار برای کار کردن؛ بی آن که به وضع سیاسی، انواع تبعیضات خاصه تبعیض جنسی و جنسیتی در سمت دادن به "تمایل" به کار واقعی نهد.



چاره زحمتکشان وحدت و تشکیلات است